



رهنمودهایی از تفسیر المیزان (۱۰)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَدْرِكَهُ لَوْلَا إِذْنُ اللَّهِ تَعَالَى
وَمَا كُنَّا لَنبْلِغَ إِلَيْكَ هَذِهِ الْحَقَّ إِلَّا بِإِذْنِهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَمَا كُنَّا لَنَنْصُرَ لَكَ فِيهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَمَا كُنَّا لَنَنْصُرَ لَكَ فِيهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَمَا كُنَّا لَنَنْصُرَ لَكَ فِيهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ عَزَّ وَجَلَّ

اشاره

یکی از مسائلی که همواره ذهن انسان‌ها را به خود مشغول داشته و در حوزه‌ی علوم انسانی مباحثی در خور را به خود اختصاص داده، مسئله‌ی نفس (روح) است و این سؤال نیز به همراه آن مطرح می‌شود که: نفس یا روح انسان موجودی است مادی یا مجرد از ماده؟

پاسخ به این سؤال، محوری است برای مباحث و مطالب فراوان بعدی مثل معاد و اخلاق. یکی از دلایل اثبات جهان پس از مرگ و مسائل پیرامونی آن، مجرد بودن روح انسان است. در مبحث اخلاق، معیار فضایل و رذایل اخلاقی بستگی بسیار زیادی (اگر نگوئیم به طور کامل) به مجرد بودن نفس (روح) انسان دارد. مفسر کبیر قرآن، مرحوم علامه طباطبائی (ره)، مطلب اثبات تجرد روح را ذیل بحث اخلاق و برزخ در آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷ سوره‌ی بقره مطرح فرمودند که در این شماره به بیان نظر علامه می‌پردازیم.

همکاران محترم دبیر دینی و قرآن مستحضرنند که این بحث بیشتر در کتاب «دین و زندگی ۲»، در قسمت معاد (درس چهارم ذیل عنوان «حقیقت وجود انسان») طرح شده است و هم‌چنین مطالب اخلاقی کتاب‌های دین و زندگی همه‌ی پایه‌ها بر همین مبنا و نظر علامه طباطبائی (ره) (تجرد نفس) تنظیم شده‌اند.

تعریف نفس و تجرد آن

علامه (ره) در تبیین مفهوم نفس و تجرد آن می‌فرمایند: «البته مراد ما از نفس آن حقیقتی است که هریک از ما در هنگام سخن گفتن با عبارت: من، ما، شما، او، فلانی و امثال آن از آن حکایت می‌کنیم و یا بدان اشاره می‌نماییم. و نیز مراد ما به تجرد نفس این است که موجودی مادی و قابل قسمت و دارای زمان و مکان نباشد» [ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱: ۵۴۹].

حال که معنای نفس معلوم شد، جای این سؤال باقی است که: آیا نفس (روح) انسان مادی است یا مجرد؟

نظر علامه طباطبائی (ره) و قریب به اتفاق علمای اسلام بر تجرد روح (نفس) انسان است. دلیل آن را هم بدیهی و بسیار واضح می‌دانند. «اینک می‌گوییم، جای هیچ شک نیست که ما در خود معنایی و حقیقتی می‌یابیم و مشاهده می‌کنیم که از آن معنا و حقیقت تعبیر می‌کنیم به من (و می‌گوییم من پسر فلانی‌ام، و مثلاً در همدان متولد شدم، من به او گفتم و امثال این تعبیرها که همه‌روزه مکرر داریم).

باز جای هیچ شک و تردید نیست که هر انسانی در این درک و مشاهده مثل ما است. من و تمامی انسان‌ها در این درک مساوی هستیم و حتی یک لحظه از لحظات زندگی و شعورمان از آن غافل

نیستیم. مادام که شعورم کار می‌کند، متوجهم که من منم و هرگز نشد که خودم را از یاد ببرم.

حال بینم این (من) در کجای بدن ما نشسته و خود را از همه پنهان کرده؟ قطعاً در هیچ یک از اعضای بدن ما نیست. آن که یک عمر می‌گوید من [این من] داخل سر ما نیست، در سینه‌ی ما و در دست ما و خلاصه در هیچ یک از اعضای محسوس و دیده‌ی ما نیست، و در حواس ظاهری، چون حس لامسه و شامه و غیره پنهان نشده و در اعضای باطنی ما هم نیست.

به دلیل این که بارها شده و می‌شود که من از این که دارای بدنی هستم و یا دارای حواس ظاهری یا باطنی هستم، به کلی غافل می‌شوم، ولیکن حتی برای یک لحظه هم نشده که از هستی خودم غافل باشم و دائماً من نزد من حاضر است، پس معلوم می‌شود این من غیر بدن و غیر اجزای بدن است» [همان، ج ۱: ۵۵۰-۵۴۹].

مرحوم علامه در بخش بعدی، با بیان یک استدلال در قالب قیاس استثنایی، دلیل دیگری بر تجرد روح اقامه می‌نمایند که خلاصه‌ی آن چنین است:

مقدمه‌ی اول: ماده و عناصر مادی دو حکم دارند: یکی تغییر تدریجی و دیگری قابل قسمت و تجزیه بودن. توضیح این که اصولاً ماده و هر چیزی که از ماده تشکیل شده باشد (مادی)، همواره در معرض تغییر قرار دارد و ثابت ندارد. این قاعده یکی از اصول مبنایی علوم تجربی مخصوصاً فیزیک است. هم‌چنین، قابل انقسام و تجزیه بودن ماده و عناصر مادی نیز اصلی قطعی و غیرقابل انکار است و در علومی مثل شیمی، مبنای آن‌ها قرار گرفته است.

مقدمه‌ی دوم: اگر روح و نفس انسان مادی باشد، باید خواص و احکام ماده را هم داشته باشد. به این دلیل که هیچ انسانی نمی‌تواند

«البته مراد ما از نفس آن حقیقتی است که هریک از ما در هنگام سخن گفتن با عبارت: من، ما، شما، او، فلانی و امثال آن از آن حکایت می‌کنیم و یا بدان اشاره می‌نماییم. و نیز مراد ما به تجرد نفس این است که موجودی مادی و قابل قسمت و دارای زمان و مکان نباشد»

شئی مادی را بیابد که این دو حکم در مورد آن صادق نباشد. مقدمه‌ی سوم: ما هم در وجود خود و هم در بقیه‌ی انسان‌ها می‌بینیم که نفس آن‌ها تغییر ندارد و قابل قسمت نیست. به عبارت دیگر، قانون‌های تغییر و تقسیم در مورد نفس انسان صدق نمی‌کند. دلیل آن هم بسیار واضح است. هرکسی در درون خود می‌یابد و می‌فهمد که نفسش نه تغییر کرده و نه تقسیم شده است

(مثلاً به دو قسم). هم چنین، بسیاری از قوانین اجتماعی بر این مبنا وضع شده اند. مثلاً قوانین جزایی و کیفری دادگاه های همه ی کشورها بر اساس ثابت بودن نفس انسان است. (اگرچه مثلاً علوم طبیعی ثابت کرده اند که سلول های بدن انسان هر چند سال یک بار از بین می روند و سلول های دیگری جای آن ها را می گیرند). ما نیز در مواجهه با اطرافیانمان در نفس آن ها تغییر و تجزیه نمی بینیم. مثلاً پدر، مادر، همسر و فرزندانمان را همواره به همان اسم می شناسیم و می نامیم و همه ی احکام انسانی - فقهی و... را به طور دائمی بر خود آن ها جاری و ساری می نماییم.

نتیجه: نفس و روح انسان مادی نیست. به دلیل این که اگر مادی بود، حتماً باید قوانین مادی (از جمله تغییر و تجزیه) در موردش جاری و ساری می گشت.

علامه طباطبائی (ره) می فرماید: «و نیز اگر من عبارت باشد از بدن من و یا عضوی از اعضای آن و یا (مانند حرارت) خاصیتی از خواص موجود در آن، با حفظ این معنا که بدن و اعضایش و آثارش همه و همه مادی است و یکی از احکام ماده این است که به تدریج تغییر می پذیرد و حکم دیگرش این است که قابل قسمت و تجزیه است، باید من نیز هم دگرگونی پذیرد و هم قابل انقسام باشد، با این که می بینیم نیست.

به شهادت این که هرکس به این مشاهده (که گفتیم آتی و لحظه ای از آن غافل نیست) مراجعه کند و سپس همین مشاهده را که سال ها قبل، یعنی از آن روزی که چپ و راست خود را شناخت و خود را از دیگران تمییز می داد؛ به یاد بیاورد، می بیند که من

نفس جوهری است مجرد از ماده که تعلق به بدن مادی خود دارد، تعلق که او را با بدن به نحوی متحد می کند، یعنی تعلق تدبیری که بدن را تدبیر و اداره می نماید (و نمی گذارد دستگاه های بدن از کار بیفتند و یا نامنظم کار کنند) و مطلوب و مدعای ما هم اثبات همین معناست



امروز، با من آن روز، یک (من) است و کمترین دگرگونی و یا تعددی به خود نگرفته، ولی بدنش و هم اجزای بدنش و هم خواصی که در بدنش موجود بوده، از هر جهت دگرگون شده، هم از جهت ماده هم از جهت صورت و شکل، و هم از جهت سایر احوال و آثارش جور دیگری شده، پس معلوم می شود من غیر از بدن من است و ای بسا در حادثه ای نیمی از بدنش قطع شده، ولی خود او نصف نشده، بلکه همان شخص قبل است. و هم چنین، اگر این دو مشاهده (یعنی مشاهده ی خود و

مشاهده ی بدن^۲) را با هم بسنجد، می بیند که من معنایی است بسیط که قابل انقسام و تجزیه نیست، ولی بدنش قابل انقسام است. اجزا و خواص بدنش نیز انقسام می پذیرد، چون به طور کلی ماده و هر موجود مادی، این طور است. پس معلوم می شود نفس غیر بدن است. نه همه ی آن است و نه جزئی از اجزای آن و نه خاصیتی از خواص آن، نه آن خواصی که برای ما محسوس است و نه آن خواصی که با استدلال پی به وجودش بردیم و نه آن خواصی که برای ما هنوز درک نشده است» [همان، ص ۵۵۱-۵۵۰].

نتیجه ای که مرحوم علامه (رض) می گیرند این است که: «پس معلوم می شود این امر مشهود، امری است مستقل که حد ماده بر آن منطبق و صادق نیست و هیچ یک از احکام لازم ماده در آن یافت نمی شود. نتیجه می گیریم پس او جوهری است مجرد از ماده که تعلق به بدن مادی خود دازد، تعلق که او را با بدن به نحوی متحد می کند، یعنی تعلق تدبیری که بدن را تدبیر و اداره می نماید (و نمی گذارد دستگاه های بدن از کار بیفتند و یا نامنظم کار کنند) و مطلوب و مدعای ما هم اثبات همین معناست» [همان، ص ۵۵۱].

در این زمینه مثال های زیادی می توان برشمرد که به نمونه ای از آن ها اشاره می کنیم:

واقعاً در وجود انسان چه چیز و یا چه شیئی عمل دیدن را انجام می دهد؟ پرده ی شبکیه، مغز و یا خود (نفس) انسان؟ به نظر صحیح، این نفس انسان است که می بیند. اگرچه دستگاه چشم (با همه ی اجزا) دست اندر کار دیدن است و حتی مغز، ولی آن چه که این تصاویر را انتخاب و تفسیر می کند، هیچ یک از اعضای مادی بدن نیست؛ بلکه نفس (روح) انسان است. چون اولاً بر اساس علم فیزیک، اندازه و جهت تصویر، آن چیزی نیست که ما می بینیم، بلکه تصویر موجود در شبکیه برعکس واقعیت بیرون است و بسیار کوچک تر از واقع بر پرده ی شبکیه می افتد.

ثانیاً در آن واحد تصاویر بسیار زیادی بر پرده ی شبکیه ی ما وجود دارد و از چشم منتقل می شود، ولی معمولاً ما یک یا چند تصویر بسیار مشخص را می بینیم. پس انسان به وسیله ی چشم بیرون را می بیند، اما چشم به تنهایی نمی بیند.

توجه به این نکته بسیار مهم است که اعضای بدن وسایل درک و فهم ما از بیرون هستند و ما بدون وسیله نمی توانیم علم حصولی داشته باشیم. درست همانند نوشتن که بدون قلم و کاغذ (لوح) اتفاق نمی افتد، در حالی که هیچ عاقلی کمترین تردیدی در نویسنده ی انسان و عدم نویسنده ی قلم (به تنهایی) ندارد.

در این جا ما دو دلیل از دلایل دانشمندان علوم تجربی را در مورد مادی بودن نفس ذکر می کنیم و پاسخ های علامه به این دلایل را می آوریم.

دلایل دانشمندان علوم تجربی بر مادی بودن نفس
دلیل اول دانشمندان تجربی: «مادین گفته اند: رشته‌های
مختلف علوم با آن همه پیشرفت که کرده و به آن حد از دقت که
امروز رسیده، در تمامی فحوص ها و جست‌وجوهای دقیقش، به
هیچ خاصیتی از خواص بدنی انسان نرسیده، مگر آن که در کنارش
علت مادی اش را هم پیدا کرده، دیگر خاصیتی بدون علت مادی
نمانده تا بگویند این اثر روح مجرد از ماده است، چون با قوانین
ماده منطبق نیست و آن را دلیل بر وجود روح مجرد بگیرند»
[پیشین].

مثالی که این دانشمندان در این جا آورده‌اند، بحث سلسله‌ی
اعصاب است که در همه جای بدن انسان وجود دارد. به این معنا
که ادراکات تمامی اعضا و جوارح انسان را به طور دقیق و به سرعت
به مرکز سلسله اعصاب که بخشی از مغز را تشکیل می‌دهد، منتقل
می‌کنند. این بخش به گونه‌ای ساخته شده که دارای یک وضع واحد
است؛ به طوری که نمی‌توان آن را به اجزایی تقسیم کرد (اگرچه
امروز در علوم راجع به این مطلب هم اما و اگرهایی وجود دارد).
در واقع چون همواره مرکز اعصاب در مغز، محل ورود انواع
حس‌های مادی است و هیچ لحظه و آنی نیست که این توارد
احساسات و ادراکات قطع شود، لذا ما خود را واجد یک واحد و
یک امر حقیقی مستقل از اعضای بدن می‌پنداریم و اسم آن را نفس
(من) گذاشته‌ایم. پس نفس (من) همان توارد ادراکات مستمر و
لایق‌قطع است (همانند روشن ماندن لامپ که همه می‌دانیم در هر
ثانیه مثلاً ۵۰ بار قطع و وصل می‌شود).

بنابراین و طبق نقل علامه، خلاصه‌ی حرف دانشمندان چنین
خواهد شد: «پس این که احساس می‌کنیم که ما غیر از سر و
پیکرمان هستیم، درست است، ولیکن صرف این احساس باعث
نمی‌شود بگوییم پس (ما) غیر از بدن و غیر از خواص بدنی
ماست، بلکه از آن جا که مرکز اعصاب مجموعه‌ای است که توارد
ادراکات در آن بسیار سریع انجام می‌شود، لذا هیچ آنی از آن غافل
نمی‌شویم. چون لازمه‌ی غفلت از آن به طوری که در جای خود
مسلّم شده است، بطلان اعصاب و توقفش از عمل است و آن
همان مرگ است» [همان، ص ۵۵۲].

دلیل دوم دانشمندان تجربی: دلیل بعدی دانشمندان مبتنی بر
اشتباه حسی انسان است. مثل این که انسان وقتی می‌بیند
آتش گردانی در حال چرخش است، با این که می‌داند یک
آتش گردان بیشتر نیست، اما دایره‌ای از آتش را می‌بیند. یا این که
اگر حوض آبی متصل به دو جوی آب باشد، به طوری که از یک
جوی آب به درون حوض بریزد و از طرف دیگر به همان مقدار آب
خارج گردد، با این که بیننده می‌داند در هر لحظه آبی در حوض

وجود دارد که در لحظه‌ی قبل و بعد، آن آب در حوض نیست، ولی آب حوض را ثابت می‌بیند و می‌پندارد.

دانشمندان می‌گویند حس نفس (من) نیز چنین است. در وهله‌ی اول موجودی واحد و ثابت و مشخص به نظر می‌آید، ولی واقعاً نه واحد است و نه ثابت و نه دارای شخصیت واحد. «و نیز گفته‌اند، نفسی که بر مجرد آن از طریق مشاهده‌ی باطنی اقامه برهان شده، در حقیقت مجرد نیست، بلکه مجموعه‌ای از خواص طبیعی است و آن عبارت است از ادراک‌های عصبی که آن‌ها نیز نتیجه‌ی تأثیر و تأثیری است که اجزای ماده خارجی و اجزای مرکب عصبی در یکدیگر دارند و وحدتی که از نفس مشاهده می‌شود، وحدت اجتماعی است نه وحدت حقیقی و واقعی» [پیشین].

✧ پاسخ علامه طباطبائی به این دو دلیل چنین است:

۱. اما این که گفتند [رشته‌های علوم با آن همه پیشرفت که کرده... (در ستون قبل عین عبارت نقل شده است)] سخنی است حق و هیچ شکی در آن نیست. لکن این سخن حق دلیل بر نبود نفس مجرد از ماده که برهان بر وجودش اقامه شده، نمی‌شود. دلیلش هم خیلی روشن است. چون علوم طبیعی که قلمرو تاخت و تازش چهاردیواری ماده و طبیعت است، تنها می‌تواند در این چهاردیواری تاخت و تاز کند. مثلاً خواص موضوع خود (ماده) را جست‌وجو نموده، احکامی که از سنخ آن است، کشف و استخراج نماید. اما در این که در پشت این چهار دیواری چه می‌گذرد و آیا چیزی هست یا نه؟ و اگر هست چه آناری دارد؟ نباید هیچ‌گونه دخل و تصرفی و اظهارنظری بنماید؛ نه نقیاً و نه اثباتاً. چون نهایت چیزی که علوم مادی می‌تواند درباره‌ی پشت این دیوار بگوید این است که من چیزی ندیدم. و درست هم گفته، چون نباید ببیند (به این دلیل که پشت این دیوار اصلاً چیز مادی وجود ندارد و گرنه دیواری نبود) و این ندیدن دلیل بر نبودن چیزی نیست و به همین دلیل، اگر علوم مادی هزار برابر آن چه که هست بشود، باز در چهاردیواری ماده است و داخل این چهاردیواری هیچ موجود غیرمادی و خارج از سنخ ماده و حکم طبیعت نیست تا او ببیند» [همان، ص ۵۵۳].

بنابراین توضیح و به قول علما، موضوع نفس تخصصاً خارج از محدوده‌ی علم مادی است.

۲. مرحوم علامه درباره‌ی دلیل دوم دانشمندان تجربی چنین فرموده‌اند: «و اما این که گفتند از آن جا که مرکز اعصاب مجموعه‌ای است که توارد ادراکات در آن بسیار سریع انجام می‌شود و لذا هیچ آتی از آن غافل نمی‌مانیم. سخنی است که معنای درستی ندارد و شهودی که از نفس خود داریم به هیچ وجه با آن منطبق نیست.

مثل این که آقایان از شهود نفسانی خود غفلت کرده و رشته‌ی سخن را از آن جا به جای دیگر برده‌اند، به واردات فکری و مشهودات حسی برده‌اند که پشت سرهم به دماغ (اعصاب) وارد می‌شود و به بحث از آثار این توالی و توارد پرداخته‌اند [پیشین].

بین سخن دانشمندان و مسئله‌ی مورد بحث تفاوت وجود دارد و چون به قول علمای منطق این تناقض در احکام وحدت در موضوع ندارد، لذا جای اختلاف نیست. توضیح این که علمای تجربی می‌گویند: توارد ادراکات به طور مستمر موجب اشتباه حسی انسان می‌شود. با این که می‌دانیم حس‌های گوناگون و زیادی داریم، اما خیال می‌کنیم یکی هستیم. اما سخن حق مرحوم علامه این است که امور بسیار زیاد و پشت سرهم مادی نمی‌تواند موجب پیدایش یک امر غیر مادی بشود. آن‌ها می‌گویند: همه‌ی ادراکات انسان (توارد) مادی است و طبق فرض در ماورای ماده چیزی نیست که ما آن را «من» بنامیم. پس اگر نفس ما (همان من) که همواره نزد ما حاضر و مشهود است و یکی هم می‌باشد، عین ادراکات ما باشد، چرا آن‌ها را بسیار نمی‌بینیم و یکی (در عین زیاد بودن) می‌بینیم؟ ضمن این که ما فقط آن امر واحد (من یا نفس) را می‌بینیم و غیر من را نمی‌بینیم. این وحدت مشهود غیر قابل انکار از کجا آمده است؟

اگر بگویند وحدت اجتماعی است، این کلام به شوخی بیشتر شباهت دارد تا پاسخ علمی جدی. به این دلیل که وحدت اجتماعی اصلاً واقعی و حقیقی نیست. در وحدت اجتماعی، کثرت واقعی و حقیقی است. اما وحدت آن، یا حسی است مثل خط و خانه‌ی واحد، و یا خیالی است مثل ملت واحد. چون از نظر فلسفی، خط از هزاران نقطه تشکیل شده و خانه از هزاران آجر و ملت از هزاران فرد. ضمن این که می‌توان باز هم پرسید: این امر مشهود فراموش نشدنی به نام نفس (من) اگر از توارد ادراکات مادی باشد و چیزی جدای از آن نباشد، با این که ماده ثابت ندارد و همواره در حال تغییر است و انقسام می‌پذیرد، ثابت و بسیط بودن خود را از کجا آورده است؟

و اما در مورد اشتباه حسی که دانشمندان تجربی معتقدند، در اثر سرعت واردات ادراکی، انسان به اشتباه امور متعدد را واحد حس می‌کند، مرحوم علامه می‌فرماید: «... برای این که اشتباه خود یکی از امور نسبی است که با مقایسه و نسبت صورت می‌گیرد، نه از امور نسبی و واقعی. چون اشتباه هم هر قدر غلط باشد، برای خودش حقیقت و واقعیت است. مثلاً وقتی ما اجرام بسیار بزرگ آسمان را ریز و کوچک به صورت نقطه‌هایی سفید می‌بینیم و براهین علمی به ما می‌فهماند که در این دید خود اشتباه کرده‌ایم، و هم چنین اگر شعله‌ی آتش گردان را دایره می‌بینیم و اشتباهات

دیگری که حس ما می‌کند، وقتی اشتباه است که آن چه را در درک خود داریم، با آن چه که در خارج هست بسنجیم، آن وقت می‌فهمیم که آن چه در درک ما هست در خارج نیست. این را می‌گوییم اشتباه. و اما آن چه در درک ما هست، خودش اشتباه نیست، به شهادت این که بعد از علم به این که اجرام آسمانی به قدر کوه‌ی زمین یا هزاران برابر آن است، باز هم ما آن‌ها را به صورت نقطه‌هایی نورانی می‌بینیم و باز هم شعله‌ی آتش گردان را به صورت دایره. پس در این که آن جرم آسمان در دید ما نقطه است و آن شعله دایره، اشتباهی نیست» [همان ص ۵۵۵].

علامه طباطبائی در پایان این بحث می‌فرماید: «پس، از مجموع آن چه گفته شد، این معنا روشن گردید که دلیل مادیین از آن جا که از راه حس و تجربه و در چهاردیواری ماده است، بیش از عدم وجدان (نیافتن) را اثبات نمی‌کند، ولی خواسته‌اند با مغالطه و رنگ آمیزی، عدم وجدان را به جای عدم وجود (نبودن) جا بزنند. ساده‌تر بگویم، دلیلشان تنها این را اثبات کرد که ما موجودی مجرد نیافتیم، ولی خودشان ادعا کردند که موجود مجرد، نیست (وجود ندارد)، در حالی که نیافتن دلیل بر نبودن نیست» [همان، ص ۵۵۶].

خلاصه‌ی کلام این که دانشمندان علوم تجربی مبانی استدلال خود بر مادی بودن نفس را (علی‌الخصوص در دلیل اول) بر این گذاشتند که چون دانشمندان قدیم از همه‌ی علل مادی رفتار ظاهری انسان بی‌خبر بودند، لذا اعمالی را که ظاهراً بدون علت مادی از انسان به طور ناخودآگاه سر می‌زد، به علل ماورای ماده، به خصوص نفس (روح) نسبت می‌دادند. در حالی که چنین نیست. بحث فلاسفه (چه قدیم و چه جدید) این است که علل مادی رفتار بدنی، بدون واسطه به بدن و فیزیولوژی آن منسوب است و با واسطه، منسوب به روح است؛ چون بین نفس (روح) و بدن تعلق تدبیری وجود دارد. بسیاری از آثار انسان علت مادی ندارد، مثل علم (انواع آن از حضوری و حصولی). دلایل این‌ها بلاواسطه نفس است و هیچ عامل مادی در خود علم (و نه فرایند تولید آن) اثر ندارد. بنابراین، انسان واجد امری ثابت و بسیط غیر قابل قسمت به نام نفس (من) است و این از نوع ماده و مادی نیست، چون هیچ یک از احکام آن را ندارد.

زیرنویس:

۱. حواس ظاهری مثل حس‌های پنج‌گانه (شامه - لامسه و...) و حواس باطنی مثل قلب، ذهن و...
۲. مطلب داخل پرانتز از نویسنده‌ی مقاله برای روشن شدن مطلب است.
۳. عبارت داخل پرانتز از نویسنده و برای توضیح بیشتر است.